

سخنرانی احمد شاملو

در کنفرانس مشترک دانشگاه پرینستون و انجمن قلم آمریکا
آوریل ۱۹۷۶

معجزه موسایید بیضاست یا من سلوی است. معجزه مسیح را زنده کردن مردگان دانسته اند. در سرزمین من، مذهب اکثریت اسلام است و مسلمانان قرآن را به عنوان معجزه کافی دانسته اند. این نکته به گفتن آسان می نماید، اما در پس این آسانی چیزی شگرف نهفته است.

در سرزمین من، از این دست، نمونه های متعددی هست: اگر نمونه دیگری بخواهید، من نام دیگری به زبان می آورم که در غرب نیز شناخته است. منظوم «مانی» است. و اگر به یاد آوریم که معجزه مانی کتاب ارتنگ یا ارژنگ بوده و نقاشی را نیز چیزی در شمار شعر به حساب آریم پایه اجتماعی هنرمند - علی العموم - در سرزمین ما به درستی آشکار خواهد افتاد. غرب جلال الدین رومی را می شناسد و از مقام قدسی او آگاه است. حافظ نیز در غرب نامی بسیار آشناست، اما شاید اینجا کمتر کسی بداند که حافظ بزرگ نیز در اقطار زبان فارسی به دلیل دیوان غزلیاتش «لسان الغیب» لقب گرفته است. و لسان الغیب به عقیده من تعبیری پر رنگ تر از مفهوم پیغمبری و در واقع به مبنای «زبان خدا» است. دیوان حافظ و قرآن در کشور من به یکدیگر پهلو می زنند!

بیرون آمدن این سخن از دهان من - از آنجا که خود یکی از شاعران سرزمین خویشم - شاید حداقل «زیبا» نباشد؛ اما برای اینکه حقیقتی را گفته باشم ناگزیرم تمنا کنم که گوینده سخن را در نظر نگیرید. در دیار ما، خلق، از دیر باز شاعران را به چشم پیمبران نگریسته اند، از احترام و محبتی رشک انگیز برخوردارشان کرده اند، و از آنان چشم انتظار معجزه بوده اند. می خواهم بگویم در ایران شاعری کاری است سخت صعب. از همان دم که یکی در جامعه به عنوان شاعر پذیرفته شود قضاوتی سخت و بی رحمانه را به جان می خورد و اگر دنباله رو و ریزه خوار سفره دیگران نباشد، به قول نیما - سلسله جنبان شعر جدید فارسی - بسه پذیرفتن مقامی نظیر مقام شهیدان تن در می دهد.

در ایران - کشور من - شاعری با قضاوت سخت و بیرحمانه جامعه همراه است. آنجا کسی با نگاه لاقیدانه به شعر نمی نگرد، جایی که سخن از شعر در میان می آید چهره ها حالتی جدی به خود می گیرد و اعصاب گونه ها کشیده می شود. شب های شعرخوانی در ایران به راستی یک حادثه است. هنوز جوانان ایران خاطره فستیوال شعری را که به هنگام سردبیری مجله خویش از سوی این مجله با یاری چند تن از دوستان شاعر خود برپا داشتیم به یاد دارند و از آن به عنوان خاطره ای فراموش ناشدنی یاد می کنند که دو تا سه هزار جوان در عرض یک هفته تمام هر روز از ساعت ۶ در باغ باشگاه کارمندان شهرداری گرد آمدند و تا نیمه شب به شعر ده ها شاعری که به خرج خود از سراسر کشور به تهران آمده بودند گوش دادند.

